

## دین، عرفان و جادو

### عناصر مهم جهان بینی های ایرانی

دو نوع رؤیا و خیال وجود دارد. خیال آفریننده که از آن قدرت تعمیم و انتزاع علمی، و قدرت تصویر سازی هنری زائیده شده است و رؤیا یا خیال ابتدائی و به تعبیری "خیال بیمار و سرگشته" که ما آنرا معمولا "وهم" نیز می نامیم، و از آن مذهب، عرفان و جادو زائیده شده است. ابتدائی بودن مدنیت انسان و محدودیت مطلق وسائل و افزار و معرفت واقعی به جهان پیرامون و لذا عجز و جهالت آدمی در مقابل قوای طبیعی، و دیرتر، در مقابل قوای اجتماعی که بر او مسلط بودند، وهم سرگشته را بسوی ساختن اسطوره ها (میث) هائی کشاند که از آن دین، عرفان و جادو نشات کرده است.

اسطوره ( که با واژه "ایستوریا" بمعنای تاریخ هم‌ریشه است و بصورت تعبیر "اساطیرالاولین" در قرآن، منتها به معنای افسانه‌های گذشتگان آمده است) واژه ایست که ما مرادف میث (Mythos) بر می‌گزینیم. اسطوره یا میث در آغاز بیان پدیده‌های طبیعی و گاه اجتماعی به کمک تصاویر و قصه‌های خیالی و ساده‌لوحانه است. در اسطوره‌ها پدیده‌های طبیعی مانند رعد، برق، باد، طوفان، ماه، خورشید، آسمان، زمین، مرگ، خواب و غیره بصورت خدایان، نیمه خدایان، پهلوانان، پریان و غیره در می‌آیند. یعنی اسطوره تجسم (غالبا انسانی) پدیده‌های طبیعی است. اسطوره مادر مذهب است، ولی همیشه آمیخته با مذهب نیست. وقتی به قبایل و طوایف بدوی یا به روستاهای عقب مانده بروید، در باره هر پدیده طبیعی یک داستان اساطیری برای شما نقل می‌کنند. بشر می‌خواست علت پیدایش موجودات جاندار و بیجان را به خویش توضیح دهد و چون معرفتش کافی نبود و عطش کنجکاوی خود را فرو نشاندن می‌خواست، لذا دست به دامن اسطوره زد. یکی از انواع اسطوره‌ها را ما داستانها یا افسانه‌ها می‌نامیم (Legenda). متاسفانه واژه‌ها در فارسی حد و رسم دقیق و لازم را ندارند و در برابر "لگندا" یا "لژاند" فرانسه می‌توان هم داستان گفت، هم افسانه. باری اسطوره شناسان بین اسطوره محض و لژاند یا داستان تفاوت می‌گذارند و می‌گویند چه بسا در پایه‌ی داستانها واقعه‌ای تاریخی وجود دارد مانند داستان طوفان نوح که برخی آنرا به طوفان معینی که در تاریخ بابل از آن یاد می‌کنند منسوب می‌دارند.

از خیال یا وهم سرگشته‌ی اسطوره‌آفرین آدمیزاد چهار فرزند زائیده شده است:

- ۱) جادو و کلیه‌ی "علوم غریبه" یا "علوم سریه"
- ۲) مذهب و کلام (تئولوژی)
- ۳) عرفان و صوفیگری
- ۴) فلسفه‌ی ایده آلیستی که مرز بین تخیل سرگشته و تعقل است.

هر چهار عامل نامبرده، بویژه سه عامل فوق در دوران پیش از اسلام و همه‌ی آنها در دوران پس از اسلام از عناصر مهم جهان بینی های ایرانی عجز و جهل ایرانی در قبال طبیعت سرکش و قوای اجتماعی اشرافی-استبدادی ستمگر بیش از آن بود که بتواند از بند این چهار شکل وهم‌آمیز بیرون جهد. علم و ماتریالیسم که از عقل کاونده، تجربه‌ی جوینده، و تخیل آفریننده بر می‌خیزد در کشور ما به نوبه‌ی خود تاریخی دلکش دارد ولی روشن است که مختصات طبیعی و اجتماعی سرزمین به آنها عرصه‌ی محدودتر داده است تا به عناصر اولی. برای دریافت سرشت اجتماعی-معرفتی جهان بینی های ایرانی، آشنائی کمابیش با این مفاهیم سودمند است.

### ۱. جادو و علوم غریبه (یا لدنی)

جادو و شعبده را در زبانهای اروپائی (Magie) می‌نامند که از واژه یونانی (Mageia) مشتق شده

که خود آن از واژه ی "مغ" آمده است. پیداست که یونانیان حکمت مغان را چنین می نامیدند و چون در آن عناصر علوم غیبی و غریبه (Occultisme) بسیار بود، واژه "ماژی" بعدها به مطلق سحر و جادو و "علوم" مربوطه بدان اطلاق شد.

جادو اعمال، آداب و تشریفات و مقرراتی است که هدف آنها آنست که بر پایه‌ی ایمان بوجود یک جهان سری و نامشهود ماوراء طبیعی و نیرومند تر از طبیعت مشهود، در واقعیت تاثیر کند و در جهان واقعی طبق میل جادوگر یا جادوپرست تغییرات مطلوب بوجود آورد. از جهت علمی جادو را به نوع "جادوی تعرضی" یا سیاه یا مضر (Prothreptique) و "جادوی پیشگیری" یا تدافعی یا سفید و یا مفید (Prophylatique) تقسیم می‌کنند. هدف از جادوی تعرضی زیان زدن به دیگری و هدف از جادوی تدافعی حفظ خود در قبال زیان دیگری است. موافق تقسیم دیگر، جادو می تواند عملی انفرادی، گروهی یا جمعی باشد. مثلاً وقتی کسی ورد می‌خواند و بر خود می‌دمد تا در فلان کار موفق شود این یک جادوی انفرادی است و وقتی مثلاً گروهی از بومیان استرالیا پیش از رفتن بشکار و بقصد طلسم کردن صید خود دست به رقصهای ویژه می‌زنند، این یک جادوی گروهی است. از همین نوع است رقص و ثوابد صوفیانه برای نیل به خلسه و جذب و دست یافتن به اشراق و الهام. و بعنوان نمونه‌ی سوم می توان از نماز جمعی یک شهر در مصلی برای طلب باران مثال زد. جادو به لفظی و عملی نیز تقسیم می شود.

از قدیم الایام تا امروز مسائل جادویی بصورت "علمی" تنظیم شده مانند علم اسطرلاب و نجوم (آسترولوژی که غیر از آسترونومی به معنای ستاره شناسی است)، علم اعداد (Numerologie)، علم حروف و نقاط، علم اسماء، جفر، رمل، سیمیا، کیمیا، حساب جمل، کف بینی (Chyromancie) و سیمیا شناسی (فیزیونومی) و تفال و تطیر و تعبیر خواب و علم طلسمات و غیره و غیره. بکار بردن اوراد و انکار، ترسیم اشکال و تصاویر غریب، بکار بردن ادویه‌های مختلف و اشیاء گوناگون، دست زدن به نیایش‌ها و رقصها، توسل به بانگهای مختلف انسانها و یا افزارها، استفاده از پدیده های طبیعی و غیره و غیره وسائل کار جادو و جادوگران است.

از کاهنان مصری و بابلی و مغان ایرانی و شمنان مغول و مرغزان تبت و جوکان هند و جادوگران سرخ‌پوست و سیاه‌پوست گرفته تا طرفداران سپریتیسیم و علوم ازوتریک (Sciences esoterique) معاصر که می کوشند جادوی کهن را با استدلالات "علمی" و "عقلی" بیارایند، همه در واقع در این‌نکته‌ی مرکزی مشترکند که جهان نمود (Exoterique) که ما آنرا طبیعت می‌نامیم مقهور جهان بود یا جهان باطن (Esoterique) یا جهان ماوراء طبیعت است و بشر قادر است با آن جهان ماوراء وارد مراوده سری شود و در جهان طبیعت خرق عادت کند. از همین منشاء است که مفاهیم "باطن" و "ظاهر" و ضرورت دل نیستن به ظواهر و کشف بواطن امور بعدها در نزد طرفداران تاویل احکام مذهبی پدید می شود.

در ایران از قدیم الایام جادوی ایرانی و هندی و بابلی نفوذ وسیع داشت. علم زمان مادی و هخامنشی، پارتی و ساسانی (مانند ستاره شناسی و پزشکی) سخت با جادو آمیخته بود. سپس از اوائل قرن سوم میلادی از منابع غربی نیز موج علوم جادویی یا علوم هرمتسی به ایران رخنه کرد. علوم هرمتسی منسوب است به فردی افسانه ای موسوم به "هرمس" مصری ملقب به "سه‌باروالا" (Trismegistos) که گویا مظهر خدای بزرگ مصری "Toth" بوده است. از اوائل ساسانیان، در مصر و سوریه تحت عنوان "آثار هرمتسی" (Corpus hermeticum) رسالات متعددی نگارش یافت. یامبلیکسوس این آثار را به ۲۰۰ هزار بالغ می داند، سخنی که اغراق صرف است. در واقع این آثار از ۲۴ رساله بیشتر نبوده که از آنها ۱۷ رساله تا امروز در دست است. این رسالات سرشار از حکمت فیثاغورثی و نوفیثاغورثی و افلاطونیگری و رواقی و حاکی از آن مشهودات سری بود که گویا هرمتس بدان دست یافته بود. موافق حکمت هرمتسی تنها زبندگان مستعد آن بودند که از راه معرفت اشراقی (Gnos) به این اسرار دست یابند. نویسندگان این رسالات عینا مانند نویسندگان رسالات "اخوان‌الصفاء" در ایران نوفیثاغورثی بودند که حکمت فیثاغورث را در باره رمز اعداد، نغمه ها و خطوط و سطوح و اجسام هندسی احیا کرده بودند.

فیثاغورثیان ونوفیثاغورثیان از همان قدیم‌الایام اتحادی بنام "برادران" به خاطر ایجاد زندگی

پاک داشته اند و احتمالاً محافل سری "گشتک دفتران" در دوران ساسانی و حوزه های سری سجستانی و محافل سری "اخوان الصفا و خلان الوفاء" نمونه دیگری از محافل برادران پاک فیثاغورثی است. این امر از آنجا مسلم می شود که در رسائل اخوان الصفا تاثیر مکتب فیثاغورثی و نوفیثاغورثی بویژه در باره راز اعداد روشنتر از آفتاب است.

علوم غریبه‌ی هرمسی در تعالیم اسماعیلیه نیز رخنه‌ی عمیق داشته است و افسانه هائی که در باره اقدامات جادوگرانه‌ی آنها وجود دارد باید دارای پایه ای باشد. نوشته‌های نثر و نظم ایران از اصطلاحات مربوط به علوم غریبه مانند "همت گماشتن"، "عنایت ازلی"، "اشراف بر خواطر"، "نیل به مقامات و کرامات"، "عزائم خوانی"، "قال زدن"، "مروا و مرغوا"، "رویای صادقانه و احلام و اصغاث"، "تسخیر شمس"، "طی الارض"، "خرق عادت"، "مسخ و رسخ"، "رجال الغیب"، "جواسیس القلوب"، اعتقاد به طالع و اقبال و "سعد و نحس ستارگان" و غیره سرشار است. اعتقاد بی تزلزل و داشتن موهبت خاص (که هرمسیون آنها ویژه‌ی زبندگان می دانستند) شرایط دست یافتن به قدرتهای جادویی است. حافظ ما میگوید:

هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند      وانکه این کار ندانست در انکار بماند

و یا مولوی می گوید :

ابنیا عامی بدن‌دی گرنه از الطاف خاص      بر مس هستی آنها کیمیا می‌ریختی

و نیز مولوی در مثنوی مدعی میشود که "بندگان خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و ضمیر خوانی دارند و می گوید:

بندگان خاص علام الغیوب      در جهان جان جواسیس القلوب

باور به نیروهای سحری چنان رایج بود که حتی دانشمند نابغه‌ی ایرانی بیرونی در "التفهیم فی صناعه التنجیم" به تاثیر ستارگان و احوال آنان در کیفیت زندگی و احوال بشر حکم می‌کند و می نویسد:

"ستارگان را همیشه اثرات و فعل از چیزهاست که زیر آنانست از پذیرندگان"

و از این نوع امثله فراوان می‌توان شمرد.

## ۲. مذهب و کلام

مذهب فرزند جادو و خویشاوند اوست و پیوسته پیوند درونی خود را با آن حفظ کرده زیرا اساس مذهب بر تقسیم جهان به طبیعت و ماوراء طبیعت نهاده شده و در این میانه اصالت را با ماوراء طبیعت می داند. خداوند، طبقات آسمان تا لوح و قلم، فرشتگان، ارواح زکیه، و ارواح خبیثه، شیاطین و اجنه، جهنم و بهشت، همه و همه جزء جهان ماوراء طبیعت هستند که جهان طبیعت را اداره می کنند. مشیتی که گاه ناشی از اراده‌ی الهی است و گاه به صورت قضاء محتوم حتی از قدرت الهی خارج است گاه جهان را می‌گرداند و این مشیت لاهوتی در قالب عقل و منطق ناسوتی نمی گنجد و سرشار از سبب سازی و سبب سوزی است و انباشته از خلاف آمدها و بوالعجیبی‌ها. در قبال مشیت الهی که پیغمبران و ائمه و مقدسان و اولیاءالله و معصومان دیگر بیانگر آن هستند، در قبال شراییعی که از این مشیت برای اداره‌ی امور دنیا و دین ناشی می شود، کار افراد اطاعت است. اطاعت ثواب است و سر کشی گناه. از عالم ذر تا روز رستاخیز بشر در معرض این امتحان شگرف قرار دارد.

مذهب جهان بینی انسیکلوپدیک است مرکب از جهان‌شناسی (Cosmogonie) و آداب و شرایع. در "جهان‌شناسی" مذهبی تاریخ خلقت، جهان و پیدایش انسان و سرگذشت راهنمایی که برای آشنا کردن او با راز وجود آمده اند منعکس است. در جهان‌شناسی مذهبی توضیح داده می شود که این عالم چگونه پدید شده و صانع آن کیست. این آسمان و خورشید و ستارگان را که آفریده و برای چه آفریده شده‌اند. انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چه بوده است و وظیفه‌اش چیست و نجاتش در کجاست. چگونه حیات به عدم ختم می شود و جهان پس از مرگ کدام است.

بدین ترتیب جهان‌شناسی مذهب از مبدا آغاز و به معاد ختم می‌کند.

در هر مذهب یک تقسیم کامل جهان به خیر و شر، خدا و شیطان، مقدس و ملعون، سعید و شقی، صوابکار و گناهکار، مومن و کافر و غیره وجود دارد. منتها مذاهب ثنوی این دو نیرو را برابر می‌گیرند، مذاهب یکتا پرست (مونوتئیست) همه چیز را تابع مشیت الهی و وجود شر را ناشی از حکمت کامله وی می‌دانند.

بدینسان مذهب انعکاس موهومی قوای اجتماعی و طبیعی مسلط بر ذهن انسان است که در آن نیروهای زمینی رنگ نیروهای آسمانی را به خود می‌گیرند. لاهوت انعکاسی از ناسوت است. مذهب مانند جادو نتیجه‌ی جهل بشر، عجز بشر در برابر این قوای طبیعی و اجتماعی است.

بعد ها که منطق و فلسفه و استدلال‌ات تعقلی پیدا می‌شود، مذهب به علم "الهیات" یا "کلام" (Theologie) برای "اثبات عقلانی" احکام و مقررات مذهبی دست می‌یازد. در ایران "پیدایش کلام، البته نه با این نام، از همان زمان ساسانیان مشهود است. مؤبدان زرتشتی مجبور بودند در قبال رده‌هایی که عیسویان نسطوری و مونوفیزیت و یهودیان و غیره بر آنها می‌نوشتند از خود دفاع کنند. این "دستگاه استدلالی" در واقع یک دستگاه سفسطه آمیز است زیرا موهوم را نمی‌توان واقعا اثبات کرد.

علم به معنای واقعی کلمه هرگز بر آن نیست که هم اکنون از همه چیز با خبر است ولی کشف‌های علم چیزی است و "مکشوفات" موهوم چیز دیگر. مثلا امروزه دانشی به نام پاراپسیکولوژی (روانشناسی ماوراء) در اطراف پدیده‌هایی مانند خواب‌کردن، سرشت الهام (Intuition)، انتقال فکر از دور (تله پاتی)، پدیده بر آتش رفتن با پای برهنه، نقش تلقین، و امثال آنها دست به تحقیقات آزمایشگاهی دقیق زده است. زیرا یک سلسله تجارب واقعی حاکی از وجود چنین پدیده‌هاییست که توضیح آنها روشن نیست. ولی تاریخ علوم نشان می‌دهد که پدیده‌هایی که توضیح آنها حتی تا این اواخر روشن نبود (مثلا مانند "خواب دیدن") پس از مدتی، در چارچوب همان قوانین کلی که جهان عینی ما را اداره می‌کند و علم از آن خبر می‌دهد، مورد توضیح قرار می‌گیرد. ولی جادو و مذهب و عرفان، با سوءاستفاده از برخی پدیده‌های طبیعی یا روانی شگفت‌نما، و با بسط و گسترش بی حد و حصر آنها و ایجاد ساختهای پنداری محض، کوشیدند تا به پرسشهای جانگداز انسان پاسخ‌های دلخواه بدهند.

فلسفه و تفکر فلسفی در درون همین جهان‌بینی پنداری نضج می‌یابد ولی در ایران که خود یکی از آزمایشگاه‌های عظیم اندیشه سازی است نضج خود بخودی مذاهب از حدود کلام فراتر نرفته و ما با یک سیستم غیر مذهبی و فلسفی، جز به شکل اکتسابی از یونانیان و آنهم بویژه پس از اسلام روبرو نیستیم.

ولی جهان‌بینی‌های مذهبی در ایران اعم از مذاهب رسمی و مذاهب اپوزیسیون که بر آن بر چسب الحاد زده اند و تا حد احتجاجات وسیع کلامی نیز پیش رفته اند فراوانست.

### ۳. عرفان و صوفیگری

عرفان (Mystique) از واژه‌ی یونانی *Mystikos* بمعنای سری و غیبی) عبارتست از باور به آنکه انسان می‌تواند انفرادا از طریق تزکیه نفس، ریاضت، نیایش، اوراد و انکار، خلسه و جذب، سیروسلوک‌مراحلی را طی کند و با خدا و نیروهای ماوراء طبیعی دیگر وارد ارتباط شود و بدینسان قلبش مهبط الهام و اشراقیات الهی قرار گیرد و به حقایق بی‌خدشه و قطعی دست یابد. به قول مولوی:

نه جماد است و بود شرقش جماد      جان جان جان بود شرقش فنواد

از همان قدیمترین ایام هندیان، ایرانیان و یونانیان مابین روحی که در بدن ماست و آنرا نفخه‌ای ربانی می‌شمردند و وجود خداوند سنخیت قائل بودند. از آنجا به آسانی میشد نتیجه گرفت که روح در قفس تن رنج می‌کشد و خواستار است که بازخانه شود و به سراپرده‌ی الست در آید و به مبدا اصیل بپیوندد و بنظر عارفان این امکان روح برای آمیزش و ارتباط با جهان ماسوا

ویژه‌ی پیمبران و معصومان نیست، بلکه به پیروی از قطب و مرشد و با اجرای یک سلسله مراسم معین و مراعات شرایط ویژه اخلاقی و عملی برای همه کس میسر است. علت امکان آمیزش روح مجزای انسانی با روح کل، خویشاوندی و سنخیت این دو نوع روح و تلازم آنهاست، یعنی روح بشری بعقیده‌ی عرفاء موجی از دریای پهناور روحانیت است که خداوند نام دارد و بدون این امواج، آن دریا و بدون آن دریا، این امواج نیست. در باره‌ی این وحدت عاقل و معقول، خالق و مخلوق، مطالب جالب بسیاری عرفاء جهان و ایران گفته‌اند و من می‌خواهم در اینجا شعر زیبای یک عارف کهن آلمانی بنام انگلوس‌سیله‌زیوس را نقل کنم که مطلب را بشکلی جسورانه و بدیع آورده است:

Ich bin so groß als Gott, Er ist als mich so klein  
Er kann nicht über mich, ich unter ihm nicht sein  
Ich weiß, daß ohne mich Gott nicht ein Nu kann leben  
Werde ich zu nicht, Er muß vor Not den Geist aufgeben

(یعنی: "من مانند خدا بزرگ و خدا چون من خرد است و او برتر از من و من فروتر از او نتوانیم بود. می‌دانم که حتی دمی خدا بی من نتواند زیست و اگر من نابود شوم او نیز باید به ناچار جان تسلیم کند.")

این یک تفاوت عرفان با مذهب است.

تفاوت مهم دیگر عرفان با مذهب در آنست که مذهب به خلق جهان از عدم معتقد است ولی عرفان جهان را انباشته از گوهر خداوند و ثمره‌ی تجلی او، فیضان او می‌داند. مولوی با اشاره به این مبدا تجلی می‌گوید:

ساقیا آن لطف کو کانون همچون آفتاب  
نور رقص انگیز را بر ذره‌ها می‌بیختی

بویژه انسان بیش از هر موجود دیگر چنانکه دیدیم از این گوهر نورانی الهی انباشته است لذا عرفان وحدت وجودی (پانته‌ئیستی) است و مذهب خدا را گوهری برتر و بالاتر از این جهان و مستقل و "غیر ممازوج" می‌شمرد ولی عرفان می‌گوید خداوند "داخل فی الاشیاء لا بالممازجه و خارج عن الاشیاء لا بالمباینه".

باز تفاوت دیگر در آنست که برخی از مذاهب چندان جنبه‌ی ضد جهان (آنتی‌کوسمیک) و مخالفت با معیشت روزانه‌ی انسان ندارند و برای آن قواعد و مقرراتی وضع کرده‌اند ولی عرفان آنتی‌کوسمیک است یعنی ماده را زشت، بدن را خوار می‌دارد. زندگی این جهان را ناچیز و مرگ را پلی برای وصول به معشوق ازلی می‌شمرد. مولوی می‌گوید:

هیزم بود آن چوبی که بسوخت  
وانگه سزدش و اصل شود  
چون سوخته شد گردد \_ شرری  
همچون شرر جان بشری

بعلاوه عرفان در اثر اعتقاد به وحدت وجود، اختلاف بین مذاهب را صوری می‌گیرد، قانون جذب و عشق عام را قانون عالم و وظیفه‌ی خاص انسان می‌داند و از اینجا بنوعی جهان پرستی و یونیورسالیسم می‌رسد.

اختلاف خلق از نام اوفتاد  
چون به معنی رفت، آرام اوفتاد

در میان جریانات فکری که خیال سرگشته آفریده است، عرفان از همه بیشتر عوامل یک واقعیت بزرگ و انسانی را در بر دارد و شاید شیفتگی دیرینه ایرانیان به عقاید عرفانی از اینجا است. بویژه در دوران پس از اسلام عرفان به پرچم فکری مقاومت روشنفکران ایران و به پناهگاه روحی و اخلاقی آنها بدل می‌گردد. این بطور عمده یک مقاومت منفی و سر کوفته بود که محیط رنجبار بر جانهای روشن تحمیل می‌کرد. باید این مالیخولیای دردناک معنوی را در پیوند آن با زمانه‌ی بیرحم و بی‌قلب درک کرد. بقول سعدی:

دل ضعیفم از آن کرده آه خون آلود  
که در میانه‌ی خونابه‌ی جگر می‌گشت

#### ۴. فلسفه ی ایده‌آلیستی

فلسفه بمعنای اصیل کلمه بویژه در دوران پس از اسلام در نزد فلاسفه‌ی ما (فارابی، ابن سینا، بهمنیار، قطب الدین شیرازی، صدر الدین شیرازی و غیره) پدید می‌گردد. روشن است که این فلاسفه اعم از آنکه گرایش مشائی یا نوافلاطونی، در آنها قوت بیشتری داشته باشد، بهر حال بنحوی از انحاء بسوی تصدیق احکام مذهب و گردن نهادن بدان می‌رفته‌اند و آزاد اندیشی شک، مادیکری (نظریات دهریان و طباعیان) سخت از جانب جامعه‌ی رسمی به عقب رانده می‌شده است. باینحال فلسفه که پرچم تعقل را در قبال تعبد می‌افراشت، متعلق به بارورترین و روشن‌ترین جناح روشنفکران ایرانست و ای چه بسا، آن نیز مانند عرفان سنگر نبرد علیه مذهب و کلام و حامیان ایرانی و بیگانه‌ی آن بود.

از خصایص جهان‌بینی‌های ایرانی در آمیختگی فراوان عناصر جادو، مذهب و عرفان و کلام و فلسفه ی ایدآلیستی است. علی‌رغم این درآمیختگی، جریاناتی که هر یک خصلت ویژه‌ی خود را حفظ کرده‌اند کاملاً از هم مشخصند. فقها، متکلمین، عرفاء، حکمیون یا فلاسفه، پیران صوفی و اقطاب مدعی کرامات نمایندگان جداگانه‌ی نمونه‌وار فراوانی دارند و نیز برخی جریانات مانند نظریات اخوان‌الصفاء یا "حکمت اشراق" سهروردی مصب شگرف همه‌ی این جریانات است. ولی حتی این جریانات از یک جهت معین شاخص و نمونه‌وارند. مثلاً اخوان‌الصفا و سهروردی را باید به هر صورت بحساب فلسفه گذاشت، اگر چه در نزد آنها این پدیده، پدیده‌ای پیگیر نیست.

XXXXXXXXXXXX

لازمه‌ی پیدایش تفکر علمی و سیستم‌های منطقی و تعقلی پی‌گیر در کشور ما رشد منظم قوای مولده، وجود حداقل تسامح اجتماعی و سیاسی و معنوی، وجود حداقل امنیت بود. در این تازشگاه بی‌آرام اقوام و قبایل، در این سرزمین‌های بی‌آب و علف، در این عرصه‌ی ترکتازی شاهان، خلفا، سلطانان، امراء، خانان خونخوار، در این میدان تعصب خشن حامیان دین رسمی، نبوغ خلق‌های سرزمین ایران توانست خود را اینجا و آنجا در پرده‌های گوناگون، بشکلی گاه محجوب و مرعوب، گسسته و پراکنده ولی با تجلی دل‌انگیز نشان دهد و اشکالی در گفتار و کردار، برای مقاومت، پرده‌داری، حقگوئی، بت‌شکنی، ثنای فضایل و نکوهش رذائل بیابد.

باید در برابر آن ارغوانهای مشکبار که در شوره زار سده‌هائی خون‌آلود و دشوار شگفتند، سر کرنش فرود آورد.